

نگاه

مجموعه سمر در نشر «بان»

نسخه سیاه و خاکستری

● «شوان می‌گفت شب‌ها روی سقف می‌خوابد، درست مثل خفاش‌ها، او فقط اسم عجیب‌وغریبی نداشت. خودش هم بچه عجیب‌وغریبی بود. مادرش مرده بود و هربار علت مرگ مادر را یک چیزی می‌گفت. یک‌مرتبه گفت سوزن خیاطی در پای مادرش رفته است و سوزن در بدن او پیشروی کرده و یک روزی مادرش سوزن را با خون بالا آورده و پیش از آن‌که او را به بیمارستان برسانند تمام کرده است...». این جملات، آغازِ داستان «سورمه‌سرا» نوشته رامبد خانلری است که اخیراً به‌طور مشترک در نشر «آگه» و نشر «بان» منتشر شده است. «سورمه‌سرا» در دستهٔ رمان‌های موسوم به «نسخه سیاه» و به‌تعبیر مجموعه نشر بان «نسخه خاکستری» («سمر»)، با همان ادبیات وحشت جای دارد که از ژانرهای قدیمی ادبیات در جهان است و از دوران اساطیر و افسانه‌ها و نیز در فرهنگ عامه و فولکلور نیز سابقه دیرین داشته است. این داستان بلند با «سرطان جن»، کتاب دیگر خانلری نیز دست‌کم در ژانر شباهت دارد. این داستان را به‌خاطر عناصر مختلف روان‌شناختی بیشتر از این منظر مورد بحث قرار داده‌اند اما با توجه به اینکه در ادبیات اخیر ما مسئله ژانر مورد بحث بوده است و چندسالی است که از خلأ ژانرنویسی می‌گویند، این‌دست کتاب‌ها شاید پاسخِ ناخواسته‌ای به این بحث‌ها باشد. خانلری در این داستان بیش از آن‌که درصددِ ساخت فضایی وهمناک و پر از وحشت باشد، سعی داشته است تا مفهوم ترس را در ادبیات بسازد و درعین‌حال به منشاءِ این ترس‌های بشری نزدیک شود، او در این مسیر همواره از فانتزی نیز کمک بسزایی می‌گیرد. ازدست‌دادن، مضمون محوری داستان «سورمه‌سرا»ست اما نه ازدست‌دادن یا فقدانِ یک معمول و عادی در زندگی روزمره هر آدمی اتفاق بیفتد. ارتقا در «سورمه‌سرا» مسئله اصلی نه آدم‌هایی هستند که چیزی یا کسی را از دست داده‌اند و با غمِ فراق و فقدانِ مواجه‌اند و نه اینکه آنچه از دست رفته،

با چه مکانیسمی بر روان آدمی تأثیر می‌گذارد و چطور او را از پا می‌اندازد یا به ادامه‌دادن وامی‌دارد. مسئله اینجا، ازدست‌رفتن‌اند. اینکه «این چیزهای باارزش بعد ازدست‌رفتن به کجا می‌روند؟» در کتاب خانلری این چیزهای باارزش می‌روند به جایی بهنام سورمه‌سرا، داستان هم از خبری آغاز می‌شود که از همسر ازدست‌رفته مردی می‌رسد. همسر مرد

سه سال پیش خود را کشته است و حالا بعد از سه سال نامه‌ای به دستش می‌رسد از همسرش که خطوربسط خودش است و مرد از روی مهر اداره پست نامه تصمیم می‌گیرد برود تا سر از کار مکانی چنین غریب و مخوف دربرآورد و کتاب روایت چنین مکانی است. خانلری بیش از این، دو مجموعه‌داستان «سرطان جن» و «آقای هاوشام» را نیز در همین حال‌وهوا نوشته است.

از دیگر داستان‌هایی که در مجموعه «سمر» چاپ شده است زیر عنوان «مجموعه خاکستری»، مجموعه‌داستان «کاج‌های زرد» نوشته پونه ابدالی است. این کتاب با محوریتِ مفاهیمی چون تنهایی و ترس نوشته شده است و ترس و موقعیت عجیب و پیچیده‌ای که آدم‌ها در تنهایی تجربه می‌کنند و جالب آنکه این رمان تنهایی را در بستر وقایع اجتماعی بزرگ و مسئله‌سازیِ چون اعدام و مهاجرت و خُرافاتِ پیگیری می‌کند. رمان از همان ابتدا از تنهایی و خلوتِ رای آغاز می‌شود اما در میان هیاهوی جامعه، چنان‌چه در داستان اول مجموعه «کهن» می‌خوانیم. «توی فکر و خیال خودم بودم و از پنجره اتوبوس به جاده‌ی خشک و یی‌بار و درخت نگاه می‌کردم. راننده فارغ‌ال از سلیقه‌ی مسافران، حمیرا گذاشته بود و سیکار می‌کشید و یک‌دستی فرمان را چسبیده بود، دستِ دیگرش کجا بود؟ لیوان جایش را از پنجره بیرون برده بود تا کمی جایش سرد شود.» راول در فکرِ ایلکر برادرش است، برادری که حالا از او دور است. «فرهاد تنها کسی بود که توی دنیا داشتم. یک روزی مثل همه آدم‌های دنیا تو خانواده داری و شلوغی و درس می‌خوانی و کار می‌کنی و دنیا به کامت هست و اصلاً نمی‌فهمی چطور ساعت‌ها می‌گذرد. یک روزی هم که خیلی دیر نیست، دور هم نیست، دوروبر خودت را نگاه می‌کنی و می‌بینی کسی را نداری. نه این‌که نداری، کس‌وکار با مرده‌اند یا نیستند کنار. دورند از تو، حالا کجا هستند و به چه طریق، دیگر مهم نیست، مهم این است که تنها شده‌ای و این‌که بخواهی چطور با این تنهایی کنار بیایی هزارجر فکر و خیال به سرت می‌آید و هزار راه‌حل و برنامه می‌چینی و روزت را شب می‌کنی، مهم شب است، شب که می‌رسد و سایه‌ی سنجک‌بش روی مبل‌ها و تخت و کاشی‌ها و پرده می‌افتد، این‌وقت است که تنهایی سرریز می‌شود از همه‌جا.» مجموعه‌داستان «کاج‌های زرد» هشت داستان دارد با نام‌های «کهن»، «شولا»، «کاج‌های زرد»، «دامن»، «یقه آرشال»، «سخت‌پای»، «موی سزین» و «دو صفر یک».



«زنی در جنگل شیون می‌کند». این عبارت در «گیله‌مرد» تکرار می‌شود و تکرار آن به قدرت و تلقین معنا می‌افزاید. به‌واسطه این عبارت است که موتور متن به چرخش درمی‌آید و دیگر اجزا را حول خود به انسجام درمی‌آورد. «زنی در جنگل شیون می‌کند؛» این عبارتِ سمبلیک است. سمبلی که می‌تواند به دنیای واقعی معنا دهد و حتی آن را به تکاپو وادارد. «زنی در جنگل شیون می‌کند» این عبارت برای گیلهمرد معنایی خاص دارد و لحظه‌ای او را به حال خود وانمی‌گذارد.

«گیله‌مرد» (۱۳۲۶) اثر درخشان بزرگ علوی ماجرای مربوط به دو امنیه – وکیل‌باشی و بلوچ– است که گیلهمرد را تحت‌الحفظ و در زیر رگبار شدید باران و طوفان برای محاکمه به فومس می‌برند. گیلهمرد روستایی شجاعی است که تحت تعقیب دولت است. او که به جنگل پناه برده، هنگامی که پنهان به دیدار خانواده‌اش می‌رود دستگیر می‌شود. در تمام طول راه وکیل‌باشی که از زندانی دلی پری دارد، راحتش نمی‌گذارد و با حرف‌های نیش‌دار سعی در آزارش دارد. درحالی‌که بلوچ فکری در سر ندارد، جز آنکه ۵۰ تومان اندوخته گیلهمرد را تلکه کند. او تصمیم دارد تیپانچه گیلهمرد را که در هنگام تفتیش خانه‌اش در داخل کیسه برنج پیدا کرده به خود گیلهمرد بفرشد در این میان گیلهمرد مترصد فرصتی است تا در لحظه‌ای مناسب با همان تیپانچه که در اصل مال خودش است وکیل‌باشی را خلع‌سلاح کند و به جنگل بگریزد. اما درست در هنگامی که نقشه گیلهمرد عملی می‌شود و او وکیل‌باشی را غافلگیر می‌کند و مقدمات فرار خود را فراهم می‌آورد ناگاه «...صدای تیر شنیده شد و گلوله‌ای به بازوی راست گیلهمرد اصابت کرد. هنوز برنگشته، گلوله دیگری به سینه او خورد و او را از بالای ایوان سرنگون ساخت. مامور بلوچ کار خود را کرده».

نیرویی داستان رئالیستی را پیش می‌راند، رئالیستی‌نوشتن در زمانی که امکان نوشتن داستان رئالیستی ممکن باشد، نیازمند نیرویی است که آن را «به پیش» برد. «این نیرو متکی بر اتناکوئیسم (تنش‌های اجتناب‌ناپذیر) و بر سمبل‌ها و یا نمادهایی است که به‌عنوان نیروی محرکه متن عمل می‌کنند. گیلهمرد به‌عنوان متن ادبی، همچون هر متنی می‌تواند واجد تنش‌های اجتناب‌ناپذیر باشد. این تنش‌ها درعین‌حال نگاهی به تنش‌های پرتلاطم جامعه خود نیز دارد. جامعه ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۳۲، تنش‌های اجتناب‌ناپذیری را تجربه می‌کند که برآیند آن به کودتای ۲۸ مرداد منتهی می‌شود. علوی نبض آشوب بیرون را درمی‌یابد و آن را به درون متن انتقال می‌دهد. به همین دلیل در «گیله‌مرد» همه‌چیز نشان از آشوب دارد: بارش باران، وزش باد و طوفان شدید. علوی این آشوب پرتلاطم را همان ابتدا تشریح می‌کند، گویی می‌خواهد بگوید و حتی پیش‌بینی کند که جامعه آستان حادثه است. «باران هنگامه کرده بود. باد چنگ می‌انداخت و می‌خواست زمین را از جا بکند. درختان کهپنه به جان یکدیگر افتاده بودند. از جنگل صدای شیون زنی که زجر می‌کشید می‌آمد. غرش باد آوازهای خاموش را افسارگسیخته کرده بود، رشته‌های باران آسمان تیره را به زمین کل‌آلود می‌دوخت. نهرها طغیان کرده و آب‌ها از هر طرف جاری بود.»

ادبیات شکل‌های زندگی: رئالیستی‌نوشتن بزرگ علوی و اهمیت سمبل‌ها در آثارش

رئالیستی‌نوشتن در زمانه‌ای که ممکن بود

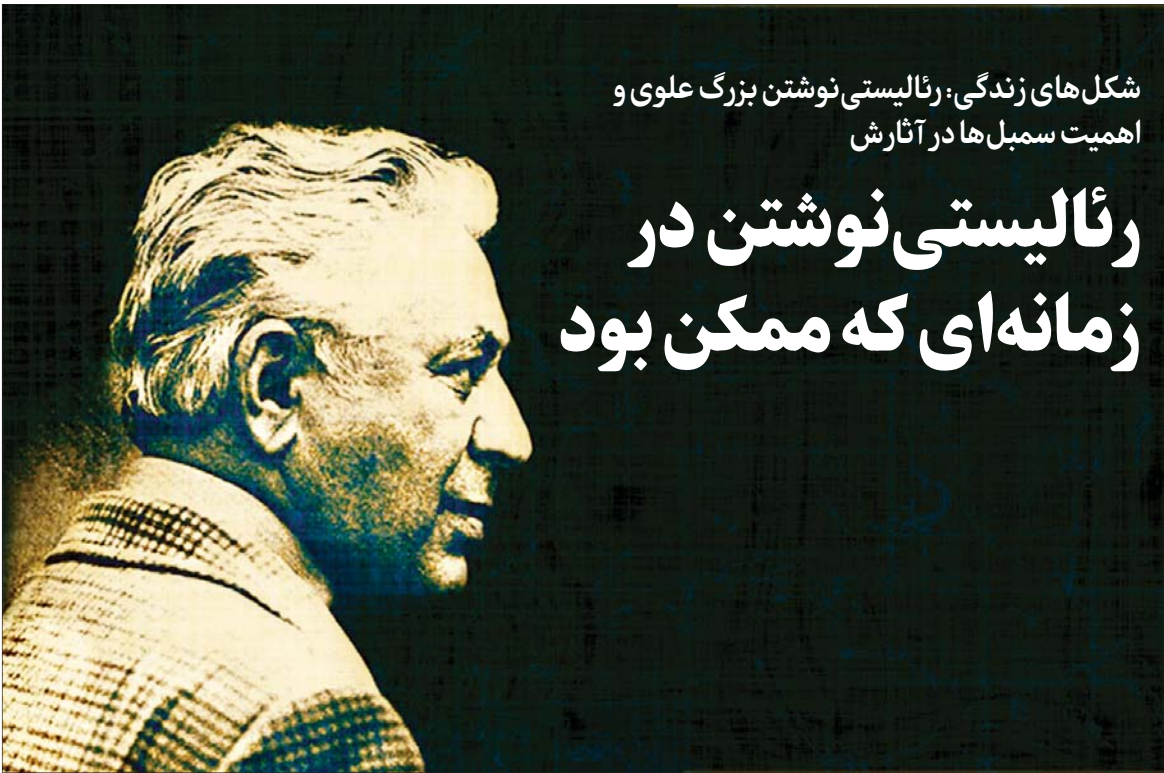
آشوب طبیعت با آشوب اجتماع و آشوب قهرمان داستان– گیلهمرد – هماهنگ است و همین‌طور با «شیون‌کردن زنی در جنگل» که گیلهمرد را به تحرک وادار می‌کند و به‌واقع تم اصلی متن به شمار می‌آید. «شیون کردن زنی در جنگل» اگرچه به کشته‌شدن صغری– زن گیلهمرد – توسط ژاندارم‌ها ارتباط دارد اما در حقیقت سمبل است و بنا بر سرشت سمبل‌ها در واقعیت متوقف نمی‌ماند بلکه واسطه‌ای می‌شود تا «واقعیت» را به پیش برد و در نهایت لحظه تاریخی را به ابدیت پیوند دهد. در این‌جا دیگر واقعیت به سمبل بدل می‌شود و این دیگر سمبل‌ه‌ایند که به واقعیت معنا می‌دهند و چنان قابلیت می‌یابند که می‌توانند ماده را از تنگنا رهایی بخشدن.

استفان مالارمه، شاعر سمبلیست بر اهمیت سمبل‌ها، بر تکرار و یادآوری‌شان به منظور پیشرفت متن تأکید می‌کند زیرا گاه یادآوردن سمبل‌ها متن را به جلو می‌برد و یادآوری‌شان درعین‌حال جنبه‌ای غیرواقعی و کلی‌گویی نیز ندارد بلکه به‌واقع از سمبل‌ها به‌عنوان «هنر یادکردن چیزی به صورت مدام تا آن‌که وصف حالی برما نشود» یاد می‌کند. موضوع یک اثر رئالیستی تجربه درون نیست، بلکه واقعیتی بیرونی است. ثبت واقعیت است. در این‌جا موضوع رئالیسم با ناتوارالیسم یکی می‌شود. اما واقعیت رئالیستی گاه توان آن را می‌یابد که خصلتی بویا پیدا کند و به یک «موقعیت»، یا «لحظه تاریخی» گره بخورد. در این‌صورت آن «موقعیت» و یا «لحظه تاریخی» می‌تواند همه‌چیز را تحت‌الشعاع خود قرار دهد. بزرگ علوی درباره گیلهمرد می‌گوید: «درست قبل از قضایای آذربایجان یک افسری را گرفتند و او را به تهران آوردند که به کرمان ببرند. در تهران چهار ساعت تمام در یک جیب، یک ژاندارم تفنگدار، با یک افسر در کنارش نشسته بودند و دستان به اسلحه‌شان بود، این می‌خواست زمین را از جا بکند. درختان کهپنه به جان یکدیگر افتاده بودند. از جنگل صدای شیون زنی که زجر می‌کشید می‌آمد. غرش باد آوازهای خاموش را افسارگسیخته کرده بود، رشته‌های باران آسمان تیره را به زمین کل‌آلود می‌دوخت. نهرها طغیان کرده و آب‌ها از هر طرف جاری بود.»

برخورد نهانی آن هنگام رخ می‌دهد که تنش‌ها به حداکثر رسیده باشد. در دنیای واقعی چنین چیزی ممکن است.**

هرگاه از منظری دیگر به گیلهمرد نگاهی بیندازیم، با سه «شخصیت» مواجه می‌شویم که در تنش با یکدیگر قرار دارند. این تنش غیرقابل‌حل (آتناکوئیسم) به مرحله حاد خود می‌رسد تا بدان حد که بودن یکی منوط به حذف دیگری می‌شود: گیلهمرد دهقانی محکوم به اعدام است، او که عاطف زبادی نسبت به خانواده خود دارد، تصمیم می‌گیرد که بعد از کشته‌شدن همسرش صغری، سرپرستی بچه‌اش را به‌عهده بگیرد. به‌همین‌دلیل در شرایطی است که از کشتن وکیل‌باشی ابائی ندارد و البته نیز چاره‌ای جز کشتن وکیل‌باشی ندارد. گیلهمرد که خود مردی جنگاور است و از این نظر به مرد بلوچ شباهت دارد، شخصیتی بس متفاوت‌تر از مرد بلوچ دارد. بلوچ، مردی است که با تفنگ به دنیا آمده و آدم‌کشی برایش به‌سادگی آب‌خوردن است. شخصیت این دو بسی متفاوت‌تر از سومی است. وکیل‌باشی در برابر قدرت ضعف مطلق دارد و بالعکس در برابر آدمی که ضعیف است و قدرت ندارد ستمگر است. او اگرچه فقیر است اما از فقر نترس دارد، درکنارهم قرارگرفتن این سه شخصیت در «موقعیتی» خاص، لاجرم به درگیری منتهی می‌شود. این درگیری اجتناب‌ناپذیر است.

رئالیستی‌نوشتن در زمانه گیلهمرد چنان بود که گویا جهان خود را چنان‌که هست آشکار می‌کند. «واقعیت» از نظر رئالیست‌ها مقدم بر «تصویر» واقعیت بود*** در تصویر واقعیت می‌توانست زمینه آشکارشدن واقعیت را مهیا کند. آشکارگی واقعیت چه‌بسا که زمینه‌تغییر آن را فراهم می‌آورد. علوی در نگارش گیلهمرد، همین را مدنظر دارد: «می‌خواستم فئودالیسم را مطرح کنم و مالک را که همه‌کاره است و ژاندارم که آلت دست مالک است. قدرت در دست مالک است و در این‌جا یک نفر روستایی قیام می‌کند و یک نفر را می‌کشد. طبیعی است که این مرد مبارزه می‌کند ولی نمی‌تواند فاتح شود و تا موقعی که فئودالیسم وجود دارد و تا موقعی که ژاندارم و مالک با هم همکاری می‌کنند، رعیت نمی‌تواند پیروز شود.»^۱



«زنی در جنگل شیون می‌کند»، این عبارت در داستان کوتاه گیلهمرد تکرار و تکرار می‌شود و آن را از قالب داستانی صرفاً رئالیستی دور می‌کند و به آن بعدی سمبلیک می‌دهد. شیون‌کردن زنی در جنگل برای گیلهمرد سمبلیک می‌شود و مدام در گوشش تکرار می‌شود و تنها همان هم به دنیای واقعی‌اش معنا می‌دهد. این سمبل به گیلهمرد انگیزه می‌دهد تا آنجا که می‌تواند بر واقعیتی بیرونی تأثیر گذارد و آن را تغییر دهد. بعدها گیلهمرد خود بدل به سمبلی می‌شود که تداعی خاطره‌اش و تکرار آن به «نیرویی محرکه» بدل می‌شود.

پی‌نوشت‌ها:

● * با پیچیده‌شدن زندگی و بروز جنگ و آشوب، رئالیسم و یا رئالیستی‌نوشتن به‌عنوان امکانی برای ثبت و انعکاس واقعیت به کوششی سخت و ناممکن بدل می‌شود. به یک تعبیر ظهور مدرنیسم در عالم ادبیات را باید واکنشی به رئالیستی‌دین جهان در نظر گرفت. فروباشی تمامیت سوزه، درک متفاوت از زمان، واقعیت ذهنی و یا درونی و… از جمله مؤلفه‌های دوران جدیداند که دیگر به کار رئالیستی‌دین جهان نمی‌آیند.

● * ادبیات داستانی از شهریور ۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد، ادبیاتی بیرون‌گرا است. این بیرون‌گرایی با تب‌وتاب و ظهور نیروهای اجتماعی در عرصه سیاست ایران در تطابق قرار دارد. آن‌چه شاخصه این مرحله از ادبیات داستانی است همانا گسترش همه‌جانبه موضوعات فردی و اجتماعی است که به کار داستان‌پرداز رئالیستی می‌آید.

● * * * گسست رابطه میان نشانه و واقعیت، برتری دال بر مدلول جملگی بر این مساله «دالات» می‌کنند

● که گویا تصویر جهان از آشکارشدن خود جهان

● جلویی می‌کند: در این صورت رئالیستی‌نوشتن،

● عظیم ملت هند است. در نتیجه این ستمگری‌ها

● چنان‌که در دوره‌ای بعضی از مهم‌ترین نویسندگان

● ما می‌نوششتند «اکتون» به کاری دشوار بدل شده

● است. «مساله» این است که تا چه اندازه می‌توان

● مانند نویسندگانی همچون بزرگ علوی، احمد

● محمود و درویشان رئالیستی به جهان نگریست؟

● ۱،۲. «گیله‌مرد»، بزرگ علوی ۳. «سمبولیسم»،

● چادویک، ترجمه مهدی سجایی ۴) «بزرگ علوی،

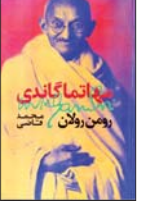
● محمد بهارلو

مرد

گاندی به روایت رومن رولان

● «چشمان آرام و کدر. کوتاه‌قد و ضعیف‌الجثه، با صورت لاغر و گوش‌های بزرگ برگشته. شب‌کلاهی سفید بر سر و جامه سفیدی از پارچه خشن در بر، پاپرهنه، غذایش برنج است و میوه، و به‌جز آب نمی‌آشامد. روی زمین می‌خوابد، کم می‌خوابد و دائم کار می‌کند. گویی جسمش به حساب نمی‌آید. در برخورد اول هیچ چیز در او جلب توجه نمی‌کند مگر حالت صبری عظیم و عشقی بزرگ. پیرسن که وی را در سال ۱۹۱۳ در افریقای جنوبی می‌بیند به یاد سن فرانسوا داسیز می‌افتد. به سادگی کودکان است، و حتی با رقیبان خود نیز مهربان و مودب. صمیمیتی بی‌شائبه دارد. با فروتنی تمام و به انتقاد از خود می‌پردازد و به‌قدری وسواسی است که شکاک به نظر می‌رسد و گویی با خود می‌گوید: من اشتباه کرده‌ام.» این آغاز کتابی است که رومن رولان درباره زندگی و اندیشه گاندی نوشته است. «مهاتما گاندی» رومن رولان را محمد قاضی در دهه چهل به فارسی ترجمه کرده بود و به‌تازگی چاپ جدیدی از آن توسط نشر روزبهان منتشر شده است.

رومن رولان در این کتاب به زندگی پرتلاطم گاندی و فلسفه بشردوستانه او پرداخته است. رولان که از نویسندگان مشهور فرانسوی است، این‌کتاب را در زمانی نوشته بود که نهضت استقلال‌طلبانه هندوستان به رهبری گاندی و «بسیاری از مپهن‌پرستان دیگر در گرم‌گرم شگفتن بود و هندیان بر طبق تعالیم آن مرد بزرگ با سلاح شگفت‌انگیز عدم همکاری و عدم زور به مقابله با انگلیسی‌های غاصب و زورگو برخاسته بودند.» رومن رولان از دوستان نزدیک تاکاور و از دوستداران گاندی بود و شناخت دقیقی از شخصیت اجتماعی و فلسفی او داشت. محمد قاضی در بخشی از مقدمه‌اش که در خرداد ۱۳۴۳ نوشته به وضعیت هندوستان در زمان استعمار انگلیس اشاره کرده و آورده: «شرح مطالب استعمارگران انگلیسی در هندوستان و زبان‌های مادی و معنوی که آن یغماگران متمدن به مردم نجیب آن سرزمین وارد آورده‌اند از حوصله این مقال خارج است و دراین‌باره می‌توان به کتاب اختناق هندوستان تألیف ویل دورانت و بسیاری از منابع موقد دیگر مراجعه کرد. آمارهایی که از چپاول انگلیسی‌ها از سرزمین ثروتمند هند و از وضع خوراک و پوشاک کارگران و کشاورزان و از مالیات‌های موضوعه در طی آن دوران سیاه و میزان درآمد حقوق مردم و تعداد تاجیز مدارس برای یک جمعیت ۳۵۰ میلیونی و عده معدود دانش‌آموز و دانشجو و افراد باسواد و کم‌مورم‌محیط روزافزون بر اثر اهرامی و کرسنگی و حبس و شکنجه و عدم بهداشت و نداشتن غذای کافی و مسکن مناسب و گرما و کار اجباری در مزارع و معادن و کارگاه‌ها و غیره تهیه شده است، ارقام باور‌نکردنی و وحشت‌انگیزی را نشان می‌دهند که قاطع‌ترین دلیل انحطاط و عقب‌ماندگی و فقر و مسکنت عظیم ملت هند است. در نتیجه این ستمگری‌ها و خشونت‌های وحشیانه، هندیان سلیم‌النفس، دل‌شکسته و افسرده و ذلیل شدند و رشد فکری و اخلاقی این ملت متوقف گردید و روح بلندپروازی و ذکا و لیاقت و ذوق که آثار آن روزگاری در تمام شهرهای هندوستان مشهود بود پژمرد و نابود شد و افراد هندی ضعیف و غلیل و فاقد خصیصه ثبات و اراده و روح ابداع و ابتکار گردیدند.» کتاب رومن رولان در پنج بخش نوشته شده و موخره‌ای هم با عنوان «گاندی پس از آزاد شدن از زندان» در پایان کتاب آورده شده است. در بخش‌های مختلف کتاب هم مروری بر زندگی گاندی صورت گرفته و هم به مهم‌ترین عقاید و نقاط عطف فعالیت‌های او پرداخته شده است و روایت رولان غالباً شکلی داستانی دارد. در قسمتی از بخش پنجم کتاب آمده: «از آن به بعد، صدای حواری خاموش شده است. گفתי جسم او را گوری مدفون ساخته‌اند، لیکن گورها هرگز نتوانسته‌اند فکر‌ها را از خود مدفون سازند. روح نافرمانی او هم‌چنان به زنده کردن جسم عظیم هند ادامه می‌دهد. صلح، عدم زور و تحمل رنج، یگانه رسالتی است که از زندان می‌آید. مردم این رسالت را پذیرفته‌اند. این شعار از یک‌سر کشور به سر دیگر منتقل شده است. سه سال قبل با توقیف گاندی ملکلت به خون کشیده شد. وقتی در ماه مارس ۱۹۲۰ خبر توقیف گاندی شایع شد مردم قیام کردند. اکنون حکم صادره در احمدآباد از طرف ملت هند با سکوتی مذهبی شنیده شد. هزاران هندی با شعف و نشاطی آرام خوشتن را داوطلبانه به زندان انداختند. عدم زور و تحمل رنج… شاهد مثال فوق‌العاده‌ای بود که نشان داد سخنران روحانی گاندی تا چه اندازه در اعماق ملت هند رسوخ کرده است. سیک‌ها – چنان‌که همه می‌دانند- همواره سلحشورترین نژاد هندی بوده‌اند. این طایفه در زمان جنگ بین‌الملل به طور دسته‌جمعی در ارتش خدمت کرده بودند. سال گذشته نفاق عظیمی میان ایشان افتاد…».



مهاتما گاندی
رومن رولان
ترجمه محمد قاضی
نشر روزبهان

بیزن الهی: تولید جمعی شعر و کمال ژنریک

علی سطونی قلعه
نشر اختران

بیزن الهی